



مدرک‌گرایی در نظام آموزش عالی



♦ دکتر عبدالحسین دانشوری نسب

عضو هیئت‌علمی گروه علوم اجتماعی دانشگاه شهید باهنر کرمان

نماینده‌ای از دانشگاه با پرونده‌ای در دست، به سراغ شاگرد مکانیکی می‌رود که در حال تعمیر ماشین است. به او می‌گوید که در آزمون ورودی دانشگاه ... قبول شده است. تعمیرکار به نماینده دانشگاه می‌گوید که او اصلاً دانشگاه ثبت‌نام نکرده است که حالا قبول شده باشد، اما نماینده دانشگاه می‌گوید به‌رحال شما در دانشگاه قبول شده‌اید و باید به دانشگاه ... بروید. چالش بالا می‌گیرد و در نهایت تعمیرکار فرار را بر قرار ترجیح داده و نماینده دانشگاه نیز در پی او. ماجرای فوق صحنه‌ای از کلیپ طنزی بود که به کرات در رسانه ملی و شبکه‌های مجازی پخش شده است. این ماجرا البته اگرچه طنز تلخی است، اما واقعیت دیروز و البته تا حدودی امروز دانشگاه‌های ایران دست کمی از این طنز ندارد. ماجرای تلخ که پیامدش به تورم مدرک معروف شده است. تورم اگرچه اصطلاحی است که مختص علم اقتصاد است، اما یکی از پدیده‌هایی که در حال حاضر به چنین ویژگی مبتلا

و نرخ بیکاری رابطه معکوسی وجود دارد. به این معنا که هر چه سطح آموزش پایین‌تر باشد، نرخ بیکاری بالاتر است. در واقع در بیشتر این کشورها، آموزش عمده‌تاً به معنای افزایش و تکامل توانایی‌ها، مهارت‌ها و قابلیت‌های انسانی بوده و به ارتقای بهره‌وری می‌انجامد و لزوماً با کاهش بیکاری همراه است. در چنین شرایطی، افراد تا آنجا که می‌توانند آموزش می‌بینند تا با بالا بردن بهره‌وری و توانمندی‌های خویش، امکان کسب موقعیت شغلی را برای خویش فراهم سازند و بدین‌سان از خطر بیکاری بگریزند. برعکس در کشورهای درحال توسعه، رابطه بین آموزش و نرخ بیکاری به‌طور غیرقابل منتظره‌ای مستقیم است. به این معنا که با افزایش سطح آموزش، نرخ بیکاری نیز بالا می‌رود. آمارهای موجود در اکثر کشورهای درحال توسعه، یک چنین رابطه معماگونه‌ای را نشان می‌دهد. بیکاری دانش‌آموختگان به معنی پیشی گرفتن عرضه بر تقاضای نیروی انسانی تحصیلکرده در بازار است. در شرایط متعارف انتظار می‌رود که با فزونی عرضه بر تقاضای نیروی انسانی تحصیلکرده، بازدهی سرمایه‌گذاری در آموزش عالی کاهش یافته و به دنبال آن تقاضا برای آموزش دانشگاهی کاهش یابد. این امر بویژه در اکثر کشورهای پیشرفته صنعتی که در آن‌ها نظام آموزش عالی با نیازهای بازار کار منطبق است، صادق است؛ ولی در بسیاری از کشورهای درحال توسعه، به‌رغم بیکاری دانش‌آموختگان دانشگاهی، تقاضا برای آموزش عالی نه‌تنها روند کاهنده نداشته، بلکه به‌طور مداوم در حال افزایش است.

دانشگاه، خط تولید بیکاران

همه ما در میان اطرافیان خود یک یا چند خانواده را می‌شناسیم که فرزند تحصیل‌کرده‌شان خانه‌نشین شده است، زیرا نتوانسته در بازار کار، شغل مناسبی بیابد. بسیاری از این جوانان ناامید، در دام ادامه تحصیل بی‌حاصل گرفتار می‌شوند. می‌بینند با مدرک کارشناسی به‌جایی نرسیده‌اند، تصور می‌کنند با کلید کارشناسی ارشد می‌توانند درهای بازار کار را باز کنند، اما آن هم چاره‌ساز نیست. از سر ناچاری، دست به دامان مدرک دکترا می‌شوند غافل از آن که دانشگاه‌ها سالانه ۱۵ هزار فارغ‌التحصیل دکترا تولید می‌کنند، بی‌آنکه چشم‌انداز روشنی برای اشتغال در پیش رو داشته باشند. حداقل ۷۰ درصد مشاغل موجود در بازار کار نیاز به تحصیلات دانشگاهی ندارند. اگر یک روز در مسیر رفت‌وآمد خود، نگاهی به مشاغل اطراف بیندازید به‌راحتی متوجه می‌شوید که بخش زیادی از مشاغل، نیازمند تحصیلات دانشگاهی نیستند، اما فرهنگ غلطی در کشور وجود دارد که مدرک را بر مهارت ترجیح می‌دهد. شاید به دلیل همین فرهنگ غلط است که

شده است، دستاورد نظام آموزش عالی است که اگرچه در بعد کیفی می‌تواند دستاوردی همچون نیروی انسانی تحصیلکرده و ماهر و با انگیزه داشته باشد، اما در بعد بیمارگونه به شکل مدارک دانشگاهی بُخ می‌نماید.

وجود مکانیسم برنامه‌ریزی تربیت نیروی انسانی بر حسب الگوی مشخص و با پیش‌بینی نیاز بخش‌های مختلف جامعه به نیروی انسانی، موجب هماهنگی بین نظام آموزش عالی و بازار کار و در نتیجه جذب دانش‌آموختگان توسط نظام اقتصادی است که خروجی آن کاهش بیکاری می‌شود، اما در عمل چنین سازوکاری به کلی فراموش شده و برنامه‌ریزی تربیت نیروی انسانی تلفیقی از خواست یا تقاضای جامعه و موافقت تصمیم‌گیران مسئول برای برآورده کردن تقاضای مربوط به آموزش عالی است. یک روی چنین قضیه‌ای که به برآورده کردن تقاضای اجتماعی توسط نظام آموزش عالی از طریق راه‌اندازی و گسترش دوره‌های آموزش عالی بسان خطوط تولید مدرک برمی‌گردد، بس فریبنده به نظر می‌رسد، اما پیامد واقعی آن که عرضه نیروی کار بدون پشتوانه فرصت شغلی یا تورم مدارک دانشگاهی است که بس دردناک است و بحران‌زا و هزینه‌ساز.

پیگیری سیاست گسترش آموزش عالی و رشد مقاطع تحصیلات تکمیلی در سطح مراکز آموزش عالی کشور بدون داشتن یک چشم‌انداز راهبردی آینده‌نگر برای اشتغال دانش‌آموختگان سبب شده است که تحصیلات دانشگاهی بسان دوره بیکاری نهفته موقتی عمل کند و موجب انتقال طولی فشار بیکاری به جلو و انباشت تقاضای اشتغال بخشی از نیروی کار جامعه شود. بالا رفتن انتظارات شغلی، برهم خوردن هرم نیروی انسانی به نفع افراد مدرک‌دار جویای پست‌های رده بالای دفتری و خالی ماندن قاعده هرم که همان فرصت‌های شغلی مربوط به کار میدانی مناسب با مدارک کاردانی، افزایش هزینه‌های ایجاد اشتغال برای تحصیلکرده‌ها و از بین رفتن زمان در دوره تحصیلات دانشگاهی و در نتیجه افزایش مطالبات آن‌ها از دولت و جامعه و در صورت عدم موفقیت، فشار عاطفی و اقتصادی بر خانواده‌ها، بالا رفتن سن ازدواج و تشکیل خانواده و فرزندآوری در بین قشر تحصیلکرده، سرخوردگی، کاهش شور و نشاط و امید اجتماعی، افزایش مهاجرت تحصیلکرده‌ها و نخبگان و غیره همگی از پیامدهای نامیمون پدیده‌ای ذاتاً ارزشمند به نام تحصیلات عالی است که گسترش بی‌برنامه آن در میان‌مدت و بلندمدت و در هم‌افزایی با مسائل دیگر مسئله‌ساز شده و به جای کمک به گشودن گره‌های پیشرفت، خود بدل به گره ای دیگر بر کلاف سردرگم توسعه شده است.

به‌طور معمول، در کشورهای توسعه‌یافته، بین سطح آموزش

در کشورهای

درحال توسعه،

رابطه بین آموزش

و نرخ بیکاری

به‌طور غیرقابل

منتظره‌ای مستقیم

است. به این

معنا که با افزایش

سطح آموزش،

نرخ بیکاری

نیز بالا می‌رود.

آمارهای موجود

در اکثر کشورهای

درحال توسعه،

یک چنین رابطه

معماگونه‌ای

را نشان

می‌دهد. بیکاری

دانش‌آموختگان به

معنی پیشی گرفتن

عرضه بر تقاضای

نیروی انسانی

تحصیل‌کرده در

بازار است. در

شرایط متعارف

انتظار می‌رود که

با فزونی عرضه

بر تقاضای

نیروی انسانی

تحصیل‌کرده،

بازدهی

سرمایه‌گذاری

در آموزش عالی

کاهش یافته و به

دنبال آن تقاضا

برای آموزش

دانشگاهی کاهش

یابد.

افزایش رقابت: دورانی که تنها ثروتمندان و نخبگان به دانشگاه دسترسی داشتند به پایان رسیده است. دانشگاه‌ها در دسترس‌تر و تعداد فارغ‌التحصیلان بیشتر شده است. در نتیجه بر سر تعداد محدود مشاغل موجود در بازار، بین دانش‌آموختگان رقابت شدیدی در گرفته است. افزایش تعداد دانش‌آموختگان دانشگاهی پیامد دیگری هم دارد. روزگاری که داشتن یک مدرک به تنهایی در بازار کار مزیت محسوب می‌شد هم به سر آمده است. پرستیژ حاصل از داشتن مدرک دانشگاهی با افزایش مدارک رنگ باخته است؛ مدرک به کالای فراوان و کم‌ارزشی تبدیل شده است. حالا کارفرمایان برای استخدام نیرو به چیزی بیش از مدرک توجه می‌کنند. نداشتن تجربه کاری؛ اشتباه اکثر دانش‌آموختگان این است که تصور می‌کنند داشتن مدرک به تنهایی نشان شایستگی برای یافتن یک کار است. سال‌های تحصیل آن‌ها اغلب به اتلاف وقت می‌گذرد و به مجموعه محفوظات و آموخته‌هایی ختم می‌شود که در دنیای واقعی کار کاربردی ندارند. فارغ‌التحصیلان تجربه کاری ندارند، اما تمام کارهایی که در دنیای واقعی وجود دارند به تجربه نیاز دارند. این زنجیره معیوب ادامه پیدا می‌کند زیرا هر کاری به تجربه نیاز دارد و هر کس بخواهد تجربه کسب کند باید کاری بیابد. تحلیلگران می‌گویند یک راه برای خروج از این چرخه آن است که دانشگاهیان به مشاغلی که حس می‌کنند پایین‌تر از توانایی آن‌هاست رضایت دهند. غرورشان را کنار بگذارند و برای کارهای رایگان در شرکت‌هایی که مایل هستند، داوطلب شوند. اگر خلاق باشند می‌توانند حتی پست‌های جدید را به کارفرمایان پیشنهاد دهند. باید از جایی شروع کرد و اگر از سال‌های تحصیل برای کسب تجربه و پر کردن رزومه بهره نبرند، هزینه را جای دیگری پرداخت خواهند کرد.

فقدان مهارت: فارغ‌التحصیلان برای آنکه کار ارزشمندی برای شرکت‌ها انجام دهند، باید دست‌کم یک مهارت ویژه داشته باشند؛ برای مثال کسانی که به کامپیوتر، یا یک زبان خارجی مسلط هستند همواره رقابت‌پذیری بیشتری در بازار کار دارند. کسب مهارت‌های تکنولوژیک همیشه می‌تواند مؤثر باشد ولی دانشجویان اغلب سال‌های تحصیل خود را فقط به گذراندن واحدهای درسی دانشگاهی سپری می‌کنند و برای آموختن دیگر مهارت‌ها تلاشی به خرج نمی‌دهند.

آسیب‌های تورم مدرک‌گرایی در جامعه

پدیده مدرک‌گرایی محصول یک جبر اجتماعی هنجاری است که عوامل و متغیرهای زیادی در بروز آن دخیل هستند و بخشی از آن ریشه در سیستم آموزشی و بخش دیگر، ریشه در نظام اجتماعی و اقتصادی دارد. ما پنج برابر کشورهای

سهم فارغ‌التحصیلان دانشگاهی از نرخ بیکاری به بیش از ۴۰ درصد رسیده است؛ یعنی تقریباً نیمی از آن‌ها که دست‌کم چهار سال از عمرشان را پشت نیمکت‌های دانشگاهی صرف آموختن کرده‌اند، فرصتی برای کارایی پیدا نمی‌کنند؛ همان جوانان تحصیل‌کرده‌ای که تصور می‌کردند آموزش عالی می‌تواند سکوی پرتاب آن‌ها به سوی شغل مناسب، درآمد خوب و آینده‌ای روشن و مرفه باشد. رؤیایها اما یک‌به‌یک به باد می‌رود. این محفل با پرستیژ برای گرفتن مدرک، کارایی خود را برای تجهیز جوانان به ابزاری برای پیشرفت و تحرک اجتماعی از دست داده است. بازار کار از رونق افتاده، در جست‌وجوی چیزی بیش از مدرک است که گویا در دانشگاه تولید نمی‌شود. بی‌تردید، مشکل از جوانان نیست. آن‌ها گناهی مرتکب نشده‌اند؛ راهی را رفته‌اند که از کودکی به آنان آموزش داده شده. حق انتخاب دیگری هم نداشته‌اند: به مدرسه برو، دانشگاه برو، درس بخوان، مدرک بگیر و کار پیدا کن. جامعه و خانواده جز وعده موفقیت با تحصیلات عالی، چیز دیگری به آنان نیاموخته است. خودشان اما خیلی زود دریافته‌اند که این وعده به راحتی هم میسر نمی‌شود. اینجا هم مقصر نیستند. در نظام آموزشی منفعلی که هنوز درگیر آموزش مخزنی است، گرفتار شده‌اند، در روزگار دشواری اقتصاد، مدرک به دست از دانشگاه بیرون آمده‌اند و بعد هم بازیچه دست شرکت‌ها و کارفرمایانی شده‌اند که یا به مهارت‌های اندک و تجربه محدود جوانان بها نمی‌دهند یا می‌خواهند از فرصت استفاده کنند و با دستمزدهای کم و قراردادهای موقت از آب گل‌آلود بیکاری بیشترین ماهی را بگیرند. بدترین چیزی که در سال‌های تحصیل در ذهن همه ما فرو کردند این بود که پس از فارغ‌التحصیلی باید جایی برای کار کردن پیدا کنیم.

تحصیل بی‌حاصل؟

حتی در شرایط دشوار امروز، مشاغل زیادی وجود دارد که برای نیروی انسانی خوب سر و دست می‌شکنند، اما اغلب بین سرمایه انسانی که دانشگاه‌ها به بازار عرضه می‌کنند و سرمایه انسانی که مورد نیاز اقتصاد و بازار کار است، ناهماهنگی وجود دارد. دانشگاه‌ها در پرورش نیرویی که صنایع و بنگاه‌ها نیاز دارند و حاضرند برای آن پول خوبی هم بدهند، ناتوانند. هم نظام آموزشی ناکارآمد، هم سیاستمدارانی که با یارانه‌های سنگین دولتی به تقویت این نهادهای ضعیف کمک می‌کنند دست‌به‌دست هم داده‌اند تا بازاری شکل بگیرد که عرضه و تقاضا در آن با هم همخوانی ندارند. این اما تنها دلیل بیکار ماندن فارغ‌التحصیلان دانشگاهی نیست. برخی دیگر از عواملی که سبب می‌شود ده‌ها هزار نفر مدرک به دست، پشت درهای بسته بازار کار بمانند عبارت‌اند از:

بازار کار از رونق

افتاده، در

جست‌وجوی

چیزی بیش از

مدرک است که

گویا در دانشگاه

تولید نمی‌شود.

بی‌تردید، مشکل

از جوانان نیست.

آن‌ها گناهی

مرتکب نشده‌اند؛

راهی را رفته‌اند

که از کودکی به

آنان آموزش

داده شده. حق

انتخاب دیگری

هم نداشته‌اند؛

به مدرسه برو،

دانشگاه برو،

درس بخوان،

مدرک بگیر و کار

پیدا کن. جامعه

و خانواده جز

وعده موفقیت با

تحصیلات عالی،

چیز دیگری به

آنان نیاموخته

است. خودشان

اما خیلی زود

دریافته‌اند که این

وعده به راحتی

هم میسر

نمی‌شود. اینجا

هم مقصر نیستند.

پدیده مدرک‌گرایی محصول یک جبر اجتماعی هنجاری است که عوامل و متغیرهای زیادی در بروز آن دخیل هستند و بخشی از آن ریشه در سیستم آموزشی و بخش دیگر ریشه در نظام اجتماعی و اقتصادی دارد. تحقیقات داخلی گویای این واقعیت است که ارتقای علمی برای خدمت بیشتر به جامعه، ارتقا ارزش‌های انسانی، کسب مزایای مادی شغلی، کسب ارزش‌های اجتماعی، فشار و خواست خانواده، فرار از سربازی، گریز از بیکاری و... بخشی از دلایل شخصی‌گرایی به مدرک‌گرایی در کشور است. گفتنی است که فارغ از دلایل شخصی، بخشی از علل مدرک‌گرایی به ساختارهای جامعه و فرهنگ ما بازمی‌گردد. تحصیل برای ایرانیان همواره به لحاظ تاریخی و فرهنگی امری ارزشمند بوده است، اما اینکه چرا امروز هدف از تحصیل به مدرک‌گرایی تقلیل یافته است؟ موضوعی قابل تأمل است.

شاید بتوان این‌گونه نتیجه‌گیری کرد که اولاً، ما با مدرک به شکل صوری برخورد کرده‌ایم و احساس کرده‌ایم صرف داشتن مدرک بالا کفایت می‌کند. دوم، شاید می‌خواستیم به دنیا نشان دهیم که ما برای علم و علم‌آموزی اهمیت بسیار قائل هستیم؛ در نتیجه تنها به افزایش شمار فارغ‌التحصیلان بسنده کردیم. سوم، نداشتن یک استراتژی روشن برای توسعه آموزش عالی است و چهارم، غلبه احساسات اولیه عدالت‌خواهانه که باعث شد آموزش در قانون اساسی رایگان شود؛ بدون توجه به اینکه آموزش هزینه دارد و همین رایگان شدن باعث فریگی مدرک‌گرایی در کشور شد. ♦♦



پیشرفته دانشگاه داریم؛ چین با جمعیت یک میلیاردی اش اندکی کمتر از ما و هند به اندازه نصف ما دانشگاه دارند. این وضعیت، شرایط سختی را بر اقتصاد کشور حاکم می‌کند. واقعیت این است که ما خارج از ظرفیت، دانشگاه و مؤسسه آموزش عالی تأسیس کرده‌ایم و در مقابل سیستم آموزشی ما چندان که شایسته و بایسته است کارایی مطلوب را ندارد. دانشگاه در دنیا با هدف بها دادن به شایستگی‌های افراد از طریق تحصیل و کسب مدرک به وجود آمد، اما در ادامه به رشد بی‌سابقه مراکز آموزش عالی انجامید که البته این مسئله خاص جامعه ما نیست و حتی جهان غرب نیز با تورم نظام دانشگاهی مواجه است؛ به‌گونه‌ای که پاترسیا هیل کالینز، جامعه‌شناس معروف آمریکایی، از این پدیده به‌عنوان بحران مدرک سخن گفته است. انتظار می‌رود که رابطه متقابلی بین مدرک و منزلت، پرستیژ اجتماعی، حقوق اقتصادی و وضعیت شغلی وجود داشته باشد و احتمالاً مدرک‌گرایی به همین دلیل اهمیت پیدا کرده است، اما وقتی این کارآمدی، اتفاق نمی‌افتد، طبیعتاً بحران به وجود می‌آید.

از دیگر بسترهای مدرک‌گرایی، گرایش مدیران ما به اخذ مدرک است. واقعیت این است که خیلی از فارغ‌التحصیلان ما جذب بدنه اداری نمی‌شوند. میانگین مدرک تحصیلی سیستم اداری ما دیپلم است؛ یعنی، با وجود ارائه این تعداد انبوه از فارغ‌التحصیلان، کمتر توانسته‌ایم فضای مناسب برای جایگزینی این طیف تحصیلکرده ایجاد کنیم. ما عملاً از نیروهای متخصص آموزش‌یافته در ساختار اجتماعی و اقتصادی بهره نمی‌گیریم و بیکاری این افراد، اغلب خود را در مهاجرت نخبگان نشان می‌دهد.

در ارتباط با مدرک‌گرایی در دنیا دو اظهارنظر وجود دارد؛ برخی مدرک‌گرایی را مثبت تلقی می‌کنند و معتقدند تولید مدارک بالا و تخصصی در سطح کلان می‌تواند به توسعه اقتصادی کمک کند. نتیجه این امر، ارتقای رفاه فردی، موقعیت اجتماعی و اقتصادی افراد است، اما در ارتباط با مدرک‌گرایی، یک تلقی منفی هم وجود دارد؛ تحلیلگرانی که در این دسته قرار می‌گیرند بر این باورند که اگر تنها معیار پاداش‌دهی را مدرک قرار دهیم از سایر پتانسیل‌های افراد در پاداش‌دهی چشم‌پوشی کرده‌ایم؛ بنابراین، با سطحی از شکل‌گرایی مواجه می‌شویم که در نتیجه آن همه برای کسب مدرک هجوم می‌برند، آسیبی که اکنون ما با آن دست به‌گریبان هستیم. مدرک تحصیلی تا زمانی ارزش دارد که اثرگذاری فردی و اجتماعی داشته باشد. این در حالی است که متأسفانه در جوامعی همچون ما چنین امری رخ نداد و بسیاری از دانش‌آموختگان حتی جذب سیستم اقتصادی و اجتماعی نشده‌اند.